

« بی تفاوتی »

تقدیمی به رفیق در بند افشین شمس قهفرخی

جهانگیر قلعه میاندوآب

جمعه هجدهم مرداد ۱۳۸۷

امروز بیش یکصد سال از تولد اولین طلیعه های جنبش کارگری و اتحادیه ای در کشور ما میگذرد. اولین طلوع جنبش کارگری و اتحادیه ای در کشور ما با آخرین فروغ های بی رمق و تیره و تار سلسله ی قاجار همزمان است، همان سلسله ای که در زمان قدرت گیری، بنیان گذارش برای ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و تثبیت قدرتش از کله های مردم نگون بخت مناره ها بر پا می کرد و برای ورود به شهر و رضایت خاطرش به شماره تعداد نفوسش چشم های پر امید و پر فروغ از مردم درمانده طلب می کرد. این زمان درست تلاقی می کند با بزرگترین انقلاب در تاریخ بشر تا آن زمان (انقلاب کبیر فرانسه) مهیج ترین فراز تاریخ مردم و توده های ستمکش علیه حکومت های استبدادی و قدرت مطلقه ای که حاکم و صاحب اختیار جان، مال و ناموس مردم بوده که به شکل بی رویه ، خود سرانه، بدون هیچ قید و بندی از قدرت خود علیه توده های محروم و بی حقوق سوء استفاده می کردند.

اولین نطفه ها جنبش کارگری در کشور ما در زمانی بسته شد که انقلاب بورژوا دمکراتیک مشروطیت آغاز شده و همچنان که این کاروان راه می پیمود جنبش کارگری در حال زایمان بود و انقلاب مشروطیت در سنگلاخ و پیچ و خم های ناهموار تاریخی که با سختی و تقلا در میان دشمنان تاریخی و رنگارنگ داخلی و خارجی اش گرفتار شده با حيله و ترفند و فریب و سیاست بازان آن روزگار محاصره و در تنگنا قرار گرفته تا سرانجام بر آن سوار شده و خسته و کوفته و در هم شکسته متوقفش کردند بخش های چابک. جوان. و با ارزش حقیقی اش از پا در آوردند و سردرگم و آشفته و مغلوب رام بورژوا فئودال های مرتجع و وابسته گردید.

جنبش کارگری در این سال های پر آشوب با کمترین امکانات و با بدترین شرایط راه و حرکت شایسته خود را طی مینمود دوستان و علاقه مندان جنبش کارگری با توجه به کمبود امکانات و از جمله عدم رشد نا همگن و عقب مانده ساختار اقتصادی و اجتماعی توانستند با جدیت انقلابی و انگیزه اجتماعی و انسانی و با توجه به جثه کوچک و رشد نیافته خود کارها و فعالیت هایی انجام بدهد که اوراقی از تاریخ یکصد ساله اخیر را به خود اختصاص بدهد. اوراقی که گاهی چشم خواننده را خیره می کند.

تصویر به جا مانده از یکی از فعالین کارگری در اعوان این جنبش که با کوله باری بر پشت و پاهایی که برای محفوظ ماندن از برف و سرما نمد پیچ شده و در راه تبعید یا مبارزه و کار سازمانیابی است و به احتمال زیاد متعلق به سیروس آخوند زاده است. از اوضاع و احوالی حکایت میکند که طبقه کارگر ایران پای در راه مبارزه سیاسی، صنفی و اجتماعی نهاده و تا امروز که تاریخ پر فراز و نشیبی را از سر گذرانده - تاریخی سراسر از کار فعالیت و تلاش نفس گیر سازمان یابی و برخورد کردن با موانع سخت و خشن سرمایه داری و دوره های ما قبل از آن روبه رو شده و پنجه در پنجه افکنده و از موانع بی حقوقی، فقر، بی چیزی، خرافات، استبداد، عقب ماندگی و بسیاری دیگر دست و پنجه نرم کرده و در

انتشار آگاهی و آموزش راهبرد اساسی برای تشکیل حزب و انقلاب کوتاهی نکرد و در این مسیر رنجهای بسیاری کشید. دشمن طبقاتی کارگران و زحمتکشان در طول یک قرن اخیر بورژوازی علیل وابسته ای بوده که پیربه دنیا آمد و از همان ابتدای دوره قاجار و تولد تا کنون کماکان در شکل و ماهیت ساختاریش تغییرات کیفی و همسو با جوامع سرمایه داری پیشرفته ایجاد نشده است. بورژوازی ولنگار و دزد بازار دلالی و واسطگی که سکندارش رژیم مذهبی، سرمایه داری جمهوری اسلامی شده و در و تخته با هم جور شده است.

برای اینکه نگذارد بیشتر از این جنبش کارگری قدرت بگیرد و صاحب ابزارهای تشکیلاتی و فعالین لایق و کار آمد شویم مرتب مشغول توطئه پنهانی و سیاست های بازدارنده و کند کننده بوده است. حتی اگر به قیمت عقب نگهداشتن جامعه از صنعت ساختاری بورژوازی هم تمام شود. همان کاری را که امروز انجام می دهد و فروگذار نمی باشد.

برای دستگیری فعالین کارگری رژیم بدون قصور دست به کار می شود و نه بر اساس وقوع جرم بلکه بر اساس توانایی و نوع تلاش و پتانسیل فعالین به دستگیری آنها اقدام می نماید. حتی اگر فعالیت فرد در حدود قانون و کشاکش مبارزه روزمره اجتماعی هم باشد. دستگیری، حبس، شکنجه، تبعید و آزار فعالان کارگری پیشینه ای طولانی در کشور ما و جوامع مشابه دارد. مشکل بتوان در طول و عرض تاریخ یکصد ساله اخیر و در فراز و نشیب جنبش های اجتماعی حضور کارگران، زحمت کشان و علاقه مندان به سرنوشت آنها را خالی دید. جای این جنبش نه تنها خالی نبوده بلکه حضوری عملی، چشمگیری و فراتر از هر قشر دیگری دارد.

ما در این جا قصد نداریم که به کلیت این جنبش و اشکال گوناگونش بپردازیم بلکه جسته و گریخته به فعالیت های اجتماعی، سیاسی و صنفی اشاره می کنیم. خواننده هوشیار حتما متوجه طنز تلخ تاریخ می شود. در یک گوشه از گیتی، توده های مردمی که یک دوره از رشد سیاسی و اجتماعی خود را گذرانده اند با علم، آگاهی و منطق اجتماعی پادشاه خود راکه یکی از پر قدرت ترین پادشاهان زمانه و صاحب چندین سرزمین مستعمره است علیه اش عصیان می کنند و گردنش را بدست گیوتین می سپارند. بقول فرانسوی ها **خواهر گیوتین**. و در این بخش گیتی حکایتش آمد اقا محمد خان قاجار الی آخر....!

و اما یکصد و پنجاه سال بعد که همان انقلاب بمثابه یکی از فرازهای پر ارج تاریخ ما در حال شکل گیری بود یکی از پر نفوذ ترین آخوند ها را که بیشترین اشکال تراشی را بر علیه انقلاب و در اتحاد با پادشاه می کرد با رای و مشورت رهبران انقلاب بمثابه ضد انقلاب بدار کشیده میشود و هفتاد سال بعد که در دوران دیگری هستیم و پراتیک اجتماعی بیش از هر زمان دیگری مراحل خود را با شتاب و بدون وقفه طی میکند فرزندان میزا آقا خان کرمانی، جهانگیرخان صوراصرافیل، حیدرخان عموقلی و سلطان زاده در نهایت خامی و ناپختگی آخوند هایی که این بار عقب تر از کاروان اجتماع و در حال و هوای مه آلود تری طی طریق مینمودند با شور و شوق جلو انداختند و شد آنچه که نباید بشود.

امروز وضعیت دشوار و غیر قابل تحمل زندگی، ما را وادار کرده تا مجددا برای رهایی خود پیگیر در جستجوی حقیقت باشیم و وقتی که هدف یافتن حقیقت و منطق انسان زحمتکش باشد که وسایل و نیاز ها و امکانات زندگی ما را تهیه می کند. و بیشترین و وسیعترین جمعیت را تشکیل می دهد و با فقر و تهی دستی دست و پنجه نرم می کند برای رهایی انسان هایی که در رابطه غلط نظام طبقاتی و استثمارگرانه از عهده تامین حداقل زندگی بر نمی آیند. یافتن حقیقت و عمل نمودن به آن در همبستگی با این اکثریت وسیع و توده های زحمتکش یک وظیفه انسانی است.

ویژگی زندگی کارمزدی و کارگری است که وقتی حاکمان و قانون گذاران ما و واضعان آن می گویند درآمد کمتر از

۴۰۰ هزار تومان زیر خط فقر است، کارگری که ماهیانه ۲۰۰ هزار تومان دستمزد می‌گیرد با دقت و از روی محاسبه دخل و خرجش هزینه می‌کند. این منطق است و خلاف آن دیوانگی است.

جمعیت قلیل استثمارگر که سرگرم بریز و پاش خود هستند و تا گردن در آخور فرورفته اند چه به این کارها؟!!!
تازه وقتی که در کشور ما و در نظام سرمایه داری گنبدیده که خصوصیتش آمارگریزی، جعل و تقلب است کارگران باید دو چندان دقیق و کنجکاو باشند. مثلاً وقتی که مطابق با آمار رسمی دستگاه و دست کاری شده ۱۴ میلیون نفر زیر خط فقر قرار دارند و ۳ میلیون نفر بیکار هم داریم که هزینه این سه میلیون نفر هم روی بقیه کارگران وزیر خط فقری ها سرشکن شود تبدیل به یک فاجعه می‌شود همانیکه امروز گریبان همه را گرفته است.

تنها انگیزه ام در این نوشته توجه دادن به همه فعالین جنبش کارگری- سازمان های حقوقی و کارگری، نسبت به فعالین جنبش کارگری زندانی و دربند می‌باشد تا از هر طریق ممکن به حمایت از این فعالین گرفتار و خانواده هایشان و بویژه افشین شمس قهفرخی کارگر فعال پروژه اقدام نمایند.

افشین شمس تنها و تنها به علت حمایت و همبستگی های دوستانه و صمیمی نسبت به کارگران در این شرایط و شرایط و را بطه غلط و واژگونه موجود در کنار آنها به مبارزه ای بدور از هیاهو و جنجال از طریق هنر، استعداد و با کنجکاو به نفع کارگران و زحمتکشان و مردم تهی دست و استثمارشده می‌پرداخت. مورد تعقیب و دستگیری دستگاه اطلاعات رژیم قرار گرفت و تنها مثل هر کارگر و زحمتکش شریف دیگری که مورد استثمار قرار می‌گرفت فعالیت می‌نمود " فعالیتی آشکار و علنی".

هنرش در کشیدن کاریکاتورها، طرحهای حقیقی، عینی و افشاء گرانه ای بود که از مناسبات غیر عادلانه ای سرمایه داری سرچشمه می‌گرفت و مانند هر انسان باهوش و اجتماعی دیگری به این کار مثبت، خلاق گونه و آموزنده مبادرت می‌نمود و کاریکاتورها و طرح هایش چند بار در نمایشگاه های عمومی به نمایش گذاشته شدند. از این رو باید مشوق او باشیم و به کار هایش ارج بنهیم. کار فرهنگی ای که باید مورد حمایت های مادی و معنوی دستگاه های مربوطه قرار گیرد همانگونه که در جوامع مدنی انجام می‌گیرد.

با استعداد و تحصیلاتی که داشت حمایت از کارگران محروم و تهیدستی که زیر بار مشقات زندگی و مشکلات اجتماعی زانویشان تاب و تحمل بیشتر از این را نیاورده و در گوشه و کنار این مملکت در زیر پای سرمایه داران و کار گزاران له و لورده می‌شوند با قلم و سخن خود سعی در ایجاد مقاومت، تداوم و دفع مصائب از توده ها و مردم زحمتکش می‌نمود. امروز وضعیت اجتماعی و اقتصادی مردم نه تنها بهتر نشده بلکه از گذشته نیز بدتر شده است.

چند سال پیش اگر در مورد موضوع و مشکلات اجتماعی بحث و جدل میکردی شبیه ترکیدن حبای بود بر سطح دریا. جامعه در زیر فشار سنگین، سرکوب و اختناق و در پی دوران نقاهت خود ناشی از موج های سرکوب کشتار و تثبیت قدرت رژیم جمهوری اسلامی بود.

اما مگر میشود که بعد از فرو نشستن التهابات اجتماعی و گذر از طوفان ها و آنچه که بر مردم گذشت فراموش کنند؟ و یا آنچه از جان، مال و عمر خود در یک نبرد نابرابر از دست دادند مطالبه نمایند و آن ها را به سر دواند؟ ساختار اقتصادی و اجتماعی سیاسی را که ۵۰ سال تلاش برای تغییر و حل معضلاتش نموده و سرانجام در سال ۵۷ به یک فراز عمومی و مردمی انجامید نادیده گرفت و باز در بر همان پاشنه بچرخد و البته بدتر تکلیف مردم و توده های زحمتکش چه میشود؟

نیازها و خواسته درست و منطقی تاریخی آنها چه؟ وضعیت اجتماعی، حقوقی، صنعتی، سیاسی؟ اصلا تکلیف زندگانی آنها که از فاجعه چند ساله جان سالم بدر برده اند چه می شود؟ کار، نان، آزادی، بهداشت، دارو، درمان، مسکن و بیمه آن ها چه می شود؟ امنیت، آموزش، سلامتی، تفریح و شادی مردم چه می شود؟

همه اینها و بسیاری دیگر ملزومات زندگی بشر امروزی است که نمی توان در مقابل آنها بی تفاوت بود. حتی بیماران، معتادان، دیوانگان، کودکان کار، از پافادگان و سایر انسانها مشمول قلمرو سرپرستی نظام های حاکم هستند و به وسیله ی سازمانها و نهادها ای که محصول زندگی و تجربه بشر تاریخی است که عموما زیر نظارت حکومت ها باید ایجاد و اداره شود و حکومت ها وظیفه دارند تا به حقوق یکایک افراد جامعه سر و سامان بدهند. از آن جهت که حکومت ها هزار و یک قسم مالیات، تعرفه، عوارض، گمرکات، حق ولایت فقیه (عنعنات) می پردازند و درآمدهای عمومی و منابع طبیعی و معدنی و زمینی و زیر زمینی را که ثروت همه مردم است در دست خود دارند و یکی از اولین شرط هایی که با مردم خود دارند اداره جامعه و استفاده از امکانات به طور تساوی میان انسان شایسته امروز است. اما مردم فقط صوری، فورمال و قراردادی بر روی کاغذ و غیر عملی و بیگانه از بهره مندی ها هستند و بلعکس به وسیله حکومتی ها، کارگزاران و عوامل آنها سگ خور و لفت و لیس میشود.

تمام عالم حسرت ثروت های ملی ما را می خورد و تنها نفت و گاز ما دو قلم هستند که درصد چشمگیری جهان صنعتی امروز را بگردش در می آورند و ما صاحب موقعیت هستیم بعلاوه دهها منبع درآمد و ثروت های دیگر.

مگر شمس چه گفته که باید رهسپار مکانهای بی نام و نشان، همراه شکنجه و آزار و هزار گونه توهین قرار گیرد. او گفته چرا در کشوری که این همه ثروت دارد جوانانش باید در خواب و خیال و خماری بیداری آرزوی کار بکنند یعنی این که نیروی کار جسمی و بازوی خود را بفروشند ولی محل خریداری نباشد. در صورتی که یکی از انتقادات ما به سیستم های گذشته این بوده که پول نفت را خورده و هیچ گونه صنعت و اقتصادی پایگذاری نکرده اند تا بیکاری و مشکلات جوانان و نیروی کار رفع شود.

حق مسلم هر نیروی کار است تا در محلی که زندگی میکند و به کاری که علاقه دارد مشغول شود، با حقوقی که هزینه و کفاف زندگی اش را بدهد.

اما کارگران ما باید برای فروش نیروی کار خود در یک قرارداد یکطرفه که کارفرما تنظیم نموده و با شرایطی که تعیین می نماید و در صورت موافقت مشغول کار شوند. یا هر صبح پیش از ورود سرایدار، نظافت چی و نگهبان جلوی در کارگاه ها اجتماع نمایند و بعد از گذشتن یکی ۲ ساعت که کارفرما تشریف آورد با پاسخ یک کلمه کوچک ((نه)) دست از پا دراز ترو با دست خالی به خانه بازگردند و در مقابل زن و بچه ی خود شرمند شوند.

چرا باید خانواده های مردم زحمتکش مانند شمعی که در تاریکی می سوزد بی فروغ میگردد دچار پاشیدگی و در بدری شوند؟ مادر خانواده در آتش حسرت یک کانون حداقل زندگی بخورنمیرد دچار فرسودگی می شود؟ پدر و فرزندان بزرگ خانواده گرفتار اعتیاد و هزار مورد از ناهنجاریهای اجتماعی بشوند؟ دختران خانواده قربانی وضع بوجود آمده بشوند؟ بخش وسیعی از زنان امروز نیروی کار را تشکیل میدهند، همان کارهایی که مردان انجام میدهند آنها هم انجام وظیفه میکنند اما فقط با ماهی پنجاه- شصت یا حد اکثر صد هزار تومان دستمزد.

خوانندگان عزیز داخل کشور متوجه می شوند که شمس و شمسهای دیگر چرا گرفتار خشم رژیم می شوند که خود با تبعیض

، بیکاری، گرانی، اختناق و سرکوب و در محیط آکنده از عدم امنیت و دلهره و اضطراب شب را بروز می‌رسانند. شمس مثل هر انسان با شعور و مسئولی در قبال هموعان و جامعه‌ی خود نمیتوانست بی تفاوت باشد و چون از یک خانواده کارگری بود بیشترین تعلق و علاقه را به کارگران و زحمتکشان داشت. مشکلات عدیده خود و خانواده اش و همچنین خورد و خوراک و زندگی اش همان زندگی کارگران بود.

به خاطر همین علایق و دلبستگی‌ها بود که با کار فرهنگی خود در تهیه زندگی نامه، تعدادی از فعالین جنبش کارگری با عنوان برگ‌هایی از جنبش که سرگذشت آدم‌های بی شباهت به زندگی شمس نیست اقدام نموده‌اند:

۱- محمد تنها از جمله فعالان کوشا و خستگی ناپذیر جنبش اتحادیه‌ای در ایران (۱۳۰۰-۱۳۱۰ خ) میشناسند او موفق شد تا در ۲ شهر کارگری آن زمان (تهران- اصفهان) در دوران سرکوب رضا شاهی دو اتحادیه قدرتمند کارگری را سازماندهی کند و به دست آوردن مطالبات کارگران مبارزات مثبتی را انجام دهد. وی علاوه بر دیدگاه‌های مبارزاتی و انقلابی دارای ویژگیهای برجسته‌ی اخلاقی و از خود گذشتگی ویژه‌ای بود.

«ضیا الدین الموتی» «در کتاب فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران»

در مورد وی چنین مینویسد: «یکی از اعضای دفتر حزب اسماعیلی (محمد تنها) کارگر چاپخانه بود که خیلی صمیمی و با جدیت در تشکیلات فعالیت داشت». «روزی که برای تشکیلات اتحادیه کارگری پول لازم بود تا خرج کنیم اسماعیلی گفت: من مادرم یک جفت گوشواره و یک جفت دست بند دارد من میتوانم از او بگیرم و برای اتحادیه خرج کنیم. البته ما نپذیرفتیم ولی همیشه صمیمیت و صداقت اسماعیل را به خاطر داشتیم.

۲- ابراهیم طاهری کارگر کفاش و فعال کارگری عضو اتحادیه کفاشان تهران در پی حمله‌ی رژیم رضا شاه به تشکلات کارگری در سال ۱۳۱۴ خ به زندان افتاد و پس از خلع قدرت رضا شاه آزاد و دوباره به دنبال کودتاه ۲۸ مرداد گرفتار و در آستانه قیام بهمن ۵۷ آزاد گردید. و برای تامین معاش و به کار تعمیر کفش در کنار خیابان دست زد. ابراهیم طاهری در زمستان همان سال در کنار وسایل کارش در گوشه‌ای از خیابان ناصر خسرو در فقر و تنگ دستی درگذشت. طاهری از جمله کارگران پیشرو بود که به کار مستقل اتحادیه‌ای اعتقاد داشت.

این‌ها چکیده‌ی ۲ نمونه از برگ‌های تاریخ جنبش کارگری والگوی نویسنده بوده که اوج همدردی، انسان دوستی، صفا، کار و تلاش در راه سعادت انسان بود.

این‌ها از این جهت آورده شد تا نسبت به بندیان و زندانیان جنبش کارگری و اجتماعی، همدردی و انجام وظیفه همبستگی طبقاتی کارگری رفیقانه از حدود سیاه کردن رویه یک ورقه آ ۴ تحت عنوان اعلامیه و اطلاعیه اکتفا نشود بلکه به عنوان یک هدف تاکتیکی در مبارزات عملی روزمره سر لوحه کارمان قرار گیرد.

این قافله همچنان سر دراز دارد و آسیاب به نوبت .

کارگرپروژه‌ای و از هم طبقه‌های شمس و همقطاران کارگری خودم هستم ولی در مقام آن نیستم که فعالان جنبش کارگری داخل و خارج و چهره‌های برجسته علاقه مند به کارگران و تشکلات کارگری را فراخوان پشتیبانی از رفیق کارگر هم طبقه‌ای ام بدهم که کمترین بهره و بضاعتی از سواد دارم. اما با افتخار از قلم یکی از آموزگاران جنبش کارگری جهانی (آنتونیو گرامشی) که در تمام عمر خود در رنج، زحمت و در پیکار و زندان زیست دعوت مینمایم تا در همبستگی با کارگران زندانی و فعالین جنبش کارگری در بند بیش از پیش با فعالیت‌های عملی خود مشارکت و تلاش نمایند.

بی تفاوتی

بی تفاوتی در واقع انگیزه‌ی اصلی و عمده تاریخ است. اما به مفهوم منفی اش. هر آنچه رخ میدهد، خواه بلایی باشد که همه را اندوهگین کند، و خواه احتمالاً حادثه‌ی خوبی باشد که با رشادت همگانی به انجام برسد، آن قدرها که ناشی از بی تفاوتی و غیبت اکثریت مردم (از صحنه) است، ناشی از ابتکار چند آدم فعال نیست. هر آنچه رخ می‌دهد، آنقدرها که به دلیل شانه خالی کردن توده‌ی شهروندان از زیر بار مسئولیت هایشان و "هر چه پیش آید خوش آید" گفتن شان است، به این دلیل نیست که تنی چند به انجام آن تمایل دارند. توده‌ی بی تفاوتها اجازه میدهد گره‌هایی بسته شود که هنگامی که باید آنها را گشود تنها به وسیله شمشیر میتوان از هم در دیشان، و اجازه میدهد مردانی به قدرت برسند که پس از مدتی تنها به وسیله‌ی شورش می‌توان سرنگونشان کرد. تقدیرشومی که به نظر میرسد بر تاریخ حاکم است، دقیقاً نمود موهوم این بی تفاوتی و این غیبت است. رویدادها در خارج از صحنه، و درسایه، پخته و پرداخته میشوند، دست‌هایی بی آنکه کسی مانع شان شود، تار و پود حیات اجتماعی را می‌بافند - و توده‌ها هیچ نمیدانند. مقدرات یک عصر، به سود تنگ نظری‌ها و مقاصد آنی‌ی گروه‌های کوچکی از فعالین جامعه دستکاری میشود - و توده‌ی شهروندان هیچ نمیدانند. اما سرانجام، رویدادهای که پخته و پرداخته شده‌اند، آشکار میشوند. تار و پودی که درسایه بافته شده بود کامل می‌شود و سپس به نظر میرسد که بلا و مصیبت و فاجعه، همه چیز و همه کس را زیر پا له می‌کند. به نظر می‌آید که تاریخ پدیده‌ای کاملاً طبیعی یا انفجار و زمین لرزه‌ای بیش نیست، و ما همه قربانیان آن هستیم - چه آنها که میخواستند آن اتفاق بیفتد و چه آنها که نمیخواستند. چه کسانی که میدانستند آن اتفاق رخ خواهد داد و چه کسانی که نمی‌دانستند، چه آنان که فعال بودند و چه آنان که بی تفاوت ماندند. و سپس همین بی تفاوتها هستند که خشم میگیرند، میخواهند آن را از نتایج آن اتفاق مصون بدارند، میل دارند اعلام کنند که نمیخواستند چنین شود، و به این دلیل هیچ مسئولیتی را برعهده نمی‌گیرند و درحالی که برخی ناله‌های سوزناک سر میدهند و برخی دیگر روزه‌های وقیحانه میکشند عده‌ای معدود (اگر وجود داشته باشند) می‌پرسند که من وظیفه را انجام داده بودم اگر کوشیده بودم صدایم به گوش دیگران برسانم و اراده ام را تحمیل کنم آیا آنچه روی داد اتفاق می‌افتاد؟ اما عده‌ی کمی هم (اگر وجود داشته باشند) بی تفاوتی خود را گناه می‌شمارند - و نیز این را که درقبال گروه‌های سیاسی و اقتصادی‌ای که یا برای جلوگیری از پیش آمدن بلایی خاص و یا برای انجام نیکی‌ی خاصی مبارزه می‌کردند، بدبین بوده‌اند و از آنها حمایت مادی و اخلاقی نکرده‌اند، گناه به حساب می‌آورند. در عوض، چنین کسانی ترجیح میدهند از عیب و کمبود آرمانها، شکست قطعی برنامه‌ها، و سایر نکته‌های مشابه باریک‌تر از مو سخن بگویند. آنها بی تفاوتی و بدبینی‌ی خود را ادامه می‌دهند. فردا هم شانه خالی کردن از زیر هرگونه مسئولیت مستقیم یا غیر مستقیم را از سر خواهند گرفت. این بدان مفهوم نیست که آنها پندار روشنی از اوضاع ندارند و قادر نیستند راه حل‌های خوبی برای مبرمترین مسائل جاری و نیز مسائلی دیگری که همان قدر میرم اند اما نیازمند زمان یا تدارکات هستند، در ذهن خود پیورند. با این وجود این راه‌ها بی نتیجه‌اند. انگیزه‌ی مشارکت آنها در زندگی جمعی، نوعی جرقه‌ی احساسی اخلاقی نیست، بلکه صرفاً پی‌آمد کنجکاو‌ی روشنفکرانه است. به یقین این راه‌ها زائیده‌ی آن حس دقیق مسئولیت تاریخی‌ای نیستند که آدمی را به اتخاذ نقشی فعال در زندگی تشویق میکند و جایی برای ندانم‌گرائی (آگنوستی سیسم) یا هرگونه بی تفاوتی باقی نمی‌گذارد. از این رو، این احساس و آگاهی باید در دوران ما آنقدر تکرار شود تا دیگر به دست فراموشی سپرده نشود - ما باید با این آه و ناله‌های بی نتیجه‌ی

"جاودانه بیگناهان" کنار آمده باشیم . همه باید در قبال شیوه ی عملی که برای انجام وظیفه ای که زندگی بر عهده شان گذاشته و هرروز هم بر عهده شان میگذارد، درپیش گرفته اند، حساب پس دهند. باید در قبال آنچه انجام داده اند و به ویژه آنچه انجام نداده اند حساب پس بدهند. حالا درست زمان آن است که کند و زنجیر اجتماع تنها برگرده ی چند تن سنگینی نکند. حالا زمانی است که باید رویدادها را نتیجه ی کار هوشمندانه ی انسان شمرد و نه محصول بخت و تقدیر و بنا بر این زمان آن است که از شر اشخاص بی تفاوت و بدبین ها و شکاکان خلاص شویم، و نیز از شر کسانی باید خلاص شویم که حاصل فعالیت عده ی قلیلی را به جیب میزنند، اما از قبول مسئولیت بلایای عظیمی که به دلیل غیبت آنها (از صحنه مبارزه) پیش می آید و بر سر مردم نازل میشود شانه خالی می کنند.

بدون امضا، آوانتی ، چاپ تورین ۲۶ اوت ۱۹۱۶

جهانگیر قلعه میاندوآب

۸۷/۵/۱۸